

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث به مناسبت استصحاب متعرض یک مقدار کلمات علما در این مسئله شدیم از طوائف مختلف و از مذاهب مختلف. گفتیم به مناسبتی متعرض کلمات آقایان اخباری ها هم مخصوصا از کتاب این آقای ملا محمدامین اسطرآبدی که مؤسس این تفکر حساب می شود. ایشان فرمودند به اینکه اکثر اصحاب منکر حجیت استصحابند و ایشان هم قبول دارند. من عرض کردم اصولا بحث استصحاب یکی از مباحث اساسی و رکن اختلاف بین اخباریها و اصولیها بوده است. یعنی یکی از اشکالات اخباری ها بر اصولی ها همین مسئله استصحاب است که مراد استصحاب در حکم است نه مراد استصحاب در شبهات حکمیه. بلکه ایشان فرمودند وجوهی هست و وجوهی را ذکر کردند برای عدم حجیت استصحاب چون اجمالا می خوانیم اگر نکته خاصی هست و الا «الوجه الثانی»، این نکته دومی که ایشان گفته اند نکته لطیفی است. الآن وقتش نیست که شرحش بدهیم چون خودش شرح دارد و تقریبی می شود گفت که از تنبّهات ایشان است انصافا خب عرض کردیم ایشان هم نسبتا تبعش خوب است و مرد با استعداد و با قابلیت بوده است مطالب لطیفی گفته است.

ایشان مثلا یکی از مطالبی که در باب استصحاب می گویند ایشان می گوید روایاتی که ما الآن داریم چون طبع ایشان طبع روایات است در بعضی از صورتش موافق با استصحاب است بعضی از صورتش موافق نیست. روایاتی که منصوص داریم. این نحوه کار را الآن من یاد نمی آید حتی مرحوم نائینی یا مرحوم شیخ متعرض شده باشند. ایشان روایاتی است که در ابواب دیگری است غیر از لا تنقض الیقین بالشک است. عده ای از روایات را نقل می کند که به نظر من خوب بود آقایان بعدی هم به این روایت توجه می کردند. به ذهنم هست که در رسائل نیست. حالا آیا آنها ربطی به استصحاب دارند یا ندارند بحث دیگری است فعلا ایشان یک وجهی این را قرار دادند و دو سه صفحه راجع به این روایات صحبت کردند که من الآن فقط عنوان را مطرح کردم شرحش انشاء الله تعالی در جای خودش.

بهرحال نکته لطیفی است. اصل این نکته نکته لطیفی است که ما در موارد متعدد احکامی داریم که به نظر ایشان مبنی است بر استصحاب اما در این موارد در بعضی از روایات مطابق استصحاب است و بعضی هایش مطابق استصحاب نیست. این روایاتش فرق می کند. پس می فهمیم که استصحاب حجت نیست.

وجه سوم «الوجه الثالث: أنَّ هذا الموضع من مواضع عدم العلم بحكمه تعالى»، خب می گوید اگر شبهه حکمیه شد ما علم به حکم الله نداریم و از روایات معلوم می شود جایی که علم به حکم الهی نداریم باید احتیاط کنیم. خب این از اختصاصات مکتب اخباری است و این بحثش در برائت و احتیاط گذشت. بعد ایشان می فرمایند که ثم اقول، البته این را ایشان توضیح کافی نداده اند. «ينبغي أن يسمّى هذا المسلك بالسراية»، عادتاً لفظ سرايه را در باب قیاس به کار می برند. «لا بالاستصحاب، لأنّه من باب سراية حکم موضع إلى موضع آخر.»، این جور باب شده است. من نمی دانم واقعا در نسخه دیگر دارند نسخه چاپ قدیمی این موضعا ست یا موضوع است. احتمال می دهم که موضوع باشد. فعلا که اینجا موضع چاپ شده است. علی ای حال ایشان می گوید اسم این را باید سرایت بگذاریم. من فکر می کنم اگر نوارهای سابق هم گوش شود عرض کردم به ذهنم می آید که بعضی از اخباری ها هم این اشکال را کرده اند. شاید نظر مبارک ایشان به این باشد که در حقیقت استصحاب یک نوع قیاس است اصلاً. ما این را توضیح کافی دادیم. اصلاً استصحاب یک نوع قیاس است همان ادله ای که میگوید قیاس باطل است همان ادله می گوید که استصحاب هم باطل است. ایشان ظاهراً مرادش این باشد. متأسفانه خیلی توضیح نداده است. همین یک سطری که خواندم برای شما ایشان همین مقدار گفته است توضیح نداده است و من توضیحات کافی را سابقاً توضیح عرض کردم در باب قیاس شما حکم را از یک موضوع به موضوع دیگری سریان می دهید. عرض کردم این اصولاً به طور کلی در فقه اسلامی از زمان مخصوصاً دومی که فتوحات زیاد شد زمانش هم نسبتاً طولانی بود مطلب اساسی که مطرح شد اینکه ما خیلی موضوعات داریم که احکامش در کتاب و سنت نیامده است. آن وقت چه کار باید کنیم کارهای متعددی در این طول تاریخ اسلامی برای آنها مطرح شده است. البته خب اینها چون اصل مسلکشان انحراف از موضع ولایت و وصایت بود به این درد مبتلا شدند و الا اگر با ولایت و وصایت بود این حرف پیش نمی آمد.

بهرحال اینها این فرض را پیش کشیدند. لذا ما عرض کردیم حجیت اجماع یا حجیت قیاس بین اهل سنت منشأ اش یک پیش فرض است منشأ آن یک اصل موضوعی است به قول بعضی ها و آن اینکه ما موضوعاتی داریم که احکام آن در کتاب و سنت نیست. چون نیست ما باید چه کار کنیم؟ عرض کردیم راه هایی رفته شده است بعضی هایش هم سابقاً گفتیم بعضی هایش را هم بعد اشاره می کنیم که یکیش قیاس بود. می گفتند که نگاه می کنیم اگر یک موضوع دیگری که با این موضوعی که الآن حکم نداریم نکته مشترک دارند حکم را از این به این می کشیم. اسم این شد قیاس. مثلاً می گفتند شراب انگوری حرام است اما شرابی که فرض کنید از چوب یا نشاسته می گیرند. این دلیلی برایش نداریم. خب می گفتند نکته در شراب انگوری اسکار است. این اسکار هم در آن شراب انگوری موجود است. پس حکم به

حرمت آن هم می کنند. اصطلاحاً استصحاب سریان حکم از موضوعی که دارای حکم است به موضوعی که دارای حکم نیست این اسمش شد قیاس.

اما استصحاب سریان حکم در موضوع واحد از حالتی که دارای حکم است به حالتی که حکم ندارد. خیلی مشابه همدیگر هستند. مثلاً زن در حالی که خون حیض می بیند حکمش حرمت است. اما در حالی که خون حیض قطع شود و هنوز اغتسال نکرده است حکمش روشن نیست پس موضوع یکی است آنجا موضوع دو تا بود. اینجا موضوع یکی است حالت دو تا است. یک حالت وجود دم فاعتزلوا النساء فی المحیض یعنی وجود دم. حالت انقطاع دم. آن حالت اول حکم دارد فاعتزلوا النساء. دوم ندارد. حکم حالت اول را بکشیم به دوم. اسمش شد استصحاب.

مرحوم ملا محمد این حقیقتش با قیاس یکی است لذا هم عرض کردم یکی از فضلا پرسید که واقعا تو اعتقادات این است که استصحاب با قیاس یکی است؟ این همه بزرگان مثل نائینی و شیخ انصاری هیچ التفات پیدا نکرده اند که استصحاب با قیاس یکی است؟ این عبارت اگر درست باشد واقعا هم خب این شبهه قوی است دیگر انشاء الله بعد توضیحش خواهد آمد. البته می گویم ایشان خیلی مجمل گفته است و توضیح هم نداده است و این توضیح از بنده بود. می شود این را حتی گرفت به اینکه روایاتی که به شدت از قیاس منع می کند در حقیقت همان روایات از اس تصحاب هم منع می کند. لذا ایشان می گوید «ينبغي أن يسمّى هذا المسلك بالسراية لا بالاستصحاب»، اولاً اینکه حالا چه اسمش را استصحاب بگذاریم مخصوصاً آقایان اخباری ها اصولی ها چون از اهل سنت گرفته اند. مخصوصاً اخباری ها بعد یک توضیحی امروز اگر رسیدم عرض می کنم. «لأنّه من باب سراية حکم موضع إلى موضع آخر.»، عبارت این طور چاپ شده است. احتمال می دهم موضوع الی موضوع آخر باشد. پس بنابراین در این تحلیل اصولی فرق بین استصحاب و قیاس روشن شد.

در باب قیاس سرایت حکم از موضوعی به موضوع دیگر. فقط نکته فنی شما آنجا جامع پیدا کردید. در باب استصحاب، سرایت حکم از حالتی به حالت دیگر. خب طبعا اینجا هم جامع می خواهد. جامع خود موضوع. چون موضوع یکی است. همان خانم. موضوع چون یکی است جامع این دو حالت خود آن خانم است. آن وقت این به لحاظ فنی توضیح دادیم نکته اثبات یا اشکال در اولی که قیاس است با دومی انشاء الله روشن شد. در اولی می گوید شما موضوع را که هست مثلاً شراب انگوری حکمش را می دهید به شراب از نشاسته یا چوب مثلاً. شما موضوع را عوض می کنید. اشکال چه بود؟ آن که اثبات می کرد می گفت ما با قرائن می فهمیم آن که موضوع حکم است اسکار است. آن که قبول نمی کرد می گفت این قرائن به درد نمی خورد. در باب اعتبارات قانونی همان که در لسان دلیل ذکر شده است

موضوع است. اختلاف این بود. نکته اش روشن شد؟ کل مبحث قیاس را ما برای شما الآن، آن روز هم عرض کردیم. او می گوید در باب اعتبارات قانونی اگر بود می گفت لا تشرب المسکر. چرا گفت لا تشرب الخمر؟ اینکه شما بخواهید بگویید که مراد از خمر اسکار است. این یک اصطلاحی است در اصول. هر وقت یک موضوعی که در لسان دلیل به کار برده شده است اگر دوران امر شد بین موضوعیت و طریقت یعنی شراب انگوری بنفسه موضوع باشد یا شراب انگوری بعنوان مسکر این را می گویند طریقت. می گویند مشیریت. می گویند مرآتیت. اصطلاح یکی است. اگر دوران امر شد بین طریقت و موضوعیت اصل موضوعیت است. یا تعبیر دیگری که چند روز پیش کردیم خواندیم اینها می گویند درست است گفت لا تشرب الخمر لکن خمر دارای اسکار است. معنای در خمر اوسع از لفظ خمر است. معنای خمر اسکار آن معنایی که در خمر مطلوب است اوسع از خود عنوان خمر است و اعتبار به سعه معنا است نه به ضیق لفظ. طرف مقابل می گفت اعتبار به ضیق نفس است نه به سعه معنا. آن طول تاریخ اسلامی می گوید اگر آمد گفت شراب انگوری نخور یعنی شراب انگوری. اینکه مرادش از شراب انگوری مسکر است خب دلیل می خواهد. وقتی یک چیزی را گفت مثلا اگر گفت من باب مثال کاغذ بخر. بگویم کاغذ اصلش از پنبه است یا از چوب است یک تکه چوب می اوریم خب این خلاف ظاهر است. کاغذ چوبی است که بعد از تحویل و تحوّل به این صورت در آمده است. اسم این کاغذ است. این چوبی را که شما می بینید تا کاغذ شود هنوز کار دارد. این خلاف ظاهر است. پس نکته اصلی در باب قیاس قبول و رد روشن شد. من نظر الی سعه المعنا، قیاس را قبول کرد. من نظر الی ضیق اللفظ، قیاس را نفی کرد. من قال بان الظاهر فی لسان الدلیل موضوعیت است استصحاب را نفی کرد. من قال بان الناظر فی لسان الدلیل اوسع از عنوان خمر است طریقت دارد برای عنوان اسکار، مراد جدی لا تشرب المسکر است قیاس را قبول کرد. این خلاصه بحث قیاس غیر از اینکه آنها به ادله دیگر هم تمسک کرده اند روح قانونی اش این است. حالا یک کسی بیاید بگوید که روایت داریم آن جعل شریعت می شود. اما روح قانونی این است و این روح قانونی در اعتبارات قانونی زمان ما هم می آمد فرق نمی کند. الآن در دنیای روز در تفسیر قانون اساسی که علمای حقوق مشغولند همین اختلاف هست دیگر. من روح مطلب را گفتم که به درد روز هم می خورد. شما در دنیای روز هم دارید یک جایی ماده قانونی مورد تفسیر قرار می گیرد همین بحث بعینه می آید. یک، ما دایر مدار مقدار ابرازیم یا دایر مدار مقدار مبرزیم. آن هایی که می گویند دایر مدار مقدار ابرازیم قیاس پیششان حجت نیست. آن هایی که می گویند مبرز و معنا را نگاه می کنیم، معنا به اصطلاح اسکار است. این نکته بحث قیاس سلبا و ایجابا. اما استصحاب چون آن هم سرایت است نکته آنجا چیز دیگری است. نکته آنجا را هم توضیح دادیم. آیا حیثیت محیض تعلیلی است یا تقییدی؟ یعنی وقتی می گوید فاعزلوا النساء فی المحیض را چگونه تفسیر کنیم؟ نساء اصلا

موضوع این است. از خانم ها جدا شویم. البته علتش وجود خون حیض است. اما حکم این است فاعتزلوا النساء. اگر این جور معنا کردیم این را اصطلاحا در اصول می گویند حیثیت تعلیلی.

اما اگر این جور معنا کردیم فاعتزلوا النساء مع وجود الحيض. یعنی فی المحيض را در موضوع بگیریم. نساء مع الحيض. اینگونه. خب بعد از اینکه حیض نبود نساء مع الحيض نیست موضوع موجود نیست. اصطلاحا این را می گویند حیثیت تقییدی. پس بحث سر این است که این فی المحيض در آیه مبارکه چون موضوع که یکی است. این عنوان محيض حیثیت تعلیلی است، حیثیت تعلیلی را توضیح دادیم جایی که حکم رفته است روی متحیض. حیثیت دیگر لحاظ نمی شود. این می شود حیثیت تعلیلی. یا حیثیت تقییدی است جایی که حکم رفته است روی متحیض و حیثیت معا. این می شود حیثیت تقییدی. این اصطلاحات عرض کردیم این اصطلاحات فکر نکنیم فقط در اصول ما است. در دنیای قانونگذاری هم الآن هست فرق نمی کند. یک عده می گویند ما این طور می خوانیم فاعتزلوا النساء. از زن به خاطر پیدا شدن خون از زن اجتناب کنید. این خون که آمد همین جور اجتناب باید کرد تا جایی که شارع بگوید دیگر اشکال ندارد. موضوع نساء است. آن یکی دیگر می گوید نه، موضوع نساء فی المحيض است. اگر انقطاع دم شد دیگر نساء فی المحيض نیست. پس حکم برداشته می شود. این هم ریشه نزاع آنجا. پس سرایت به تعبیر ایشان از یک حالت به حالت دیگری است. اینجا در باب استصحاب نکته دیگری است. در باب قیاس نکته دیگری بود در باب استصحاب نکته دیگری است.

آن وقت از نظر فنی و اصولی توضیح دادیم به طور کلی قاعده شان بر این است که حیثیات در باب اعتبارات قانونی تقییدی هستند و در باب احکام عقلی تعلیلی هستند. به طور کلی برنامه شان به این است. حیثیات در احکام عقلی تعلیلی هستند و در احکام شرعی یعنی احکام قانونی نه شرع اسلام، اصولا در قوانین هر حیثیتی که در لسان دلیل ذکر می شود اصل اولی این است که تقییدی باشد. یعنی آن حیثیت در حکم دخیل است. و آن تأثیرگذار است. عده ای از مسائل مهم اصولی و فقهی هم بر این مسئله مبتنی است.

این اشکال ایشان انصافا به نظر من اشکال قوی ای است لکن توضیحی ایشان نداده اند. بعد ایشان می فرمایند «ثم أقول: اعلم أنّ للاستصحاب صورتین معتبرتین»، فکر می کنم اگر کتاب رسائل در اینها باشد شیخ هم این را آورده است. عبارت ملا محمد امین اسطرآبادی را آورده است. یکی «أنّ الصحابة وغيرهم كانوا يستصحبون ما جاء به نبينا صلى الله عليه وآله إلى أن يجيء صلى الله عليه وآله بنسخه»، این اصطلاحا اسمش شده است استصحاب عدم نسخ. یا اصاله عدم النسخ. یا استصحاب عدم النسخ. حالا به تعبیر مختلف. این را ایشان می گوید که متفق علیه است. به نظرم شیخ انصاری سالها که تدریس کردیم در ذهنم بود حالا یا شیخ است یا مرحوم

نائینی است به نظرم در شیخ در تدریس رسائل در ذهنم هست. مرحوم شیخ این را هم نقل می کند که این استصحاب اتفاقی است. شیخ دارد نه؟ بعد رد می کند یا نائینی رد می کند به نظرم نشد حالا نگاه کنم. چون بعد می خواهم توضیح دهم چون نمی خواهم امروز توضیح دهم.

این استصحاب عدم نسخ را باید یک توضیحی داد آیا واقعا این استصحاب است؟ اصولا در قوانین چنین چیزی هست که ما استصحاب عدم نسخ کنیم یا طبیعت قانون این است اصلا. استصحاب نمی خواهیم. بنای قانون بر این است. بنای عقلا در قوانین این است که هر قانون آمد این نافذ است تا دو مرتبه مجلس ضدش را بیاورد. و الا این قانون نافذ است. اصاله عدم النسخ اصل نیست. استصحاب نیست. سیره عملی عقلا است. حالا آیا این هست یا نیست یا اصلا این مسئله چرا مطرح شده است و نکته اش چیست باشد در مسائل استصحاب چون خواهیم گفت فعلا فقط اشاره می کنیم.

«و ثانيهما: أنا نستصحب كل أمر من الامور الشرعية»، خلاصه ثانی یک کمی توضیح داده است ایشان. متأسفانه دقت کنید مخصوصا کسانی که جنبه مؤسس دارند یعنی اول یک کاری را شروع کرده اند گاهی عباراتشان مغلف است. همچنین خیلی واضح نیست. ایشان رحمه الله علیه مؤسس این مطلب بوده است. خلاصه ثانیها استصحاب در شبهات موضوعیه. چند سطر نوشته است نمی خواهم بار دیگر وارد عبارت ایشان شویم. دوم اینکه در شبهات موضوعیه هم استصحاب را حجت می دانیم.

راجع به شبهات موضوعیه در اینجا حدود مثلا سه چهارم صفحه به این چایی که دارند صحبت کرده است یک مطلب متفرقه را هم پیش کشیده است لکن صفحه بعد یعنی صفحه ۲۸۸ بود صفحه ۲۹۰ ایشان آن بحث را مفصل اینجا آورده است. و دلیلش هم این است که در شبهات موضوعیه قبول می کنیم چون روایت هست. اخباری است دیگر خب. آن وقت روایات را آورده است که در شبهات موضوعیه وارد است. منها صحاح زراره را هم آورده است. البته به نظرم از زراره دو تا آورده است. به نظرم بله سومی اش را نیاورده است. در باب شک در رکعات را به نظرم حالا نمی دانم باید نگاه کنیم به نظرم نگاه می کردم صبح روایت یک روایتش در باب لباس و می خواهد نماز بخواند و یکیش هم در باب لا تنقض اليقين بالشك.

بهر حال دو تا از آن را ایشان آورده است و بعد وارد این بحث شده است چون بحث روایات را در محل خودش می خوانیم و بیش از شیخ آورده است. روایتی که ایشان در باب شبهات موضوعیه آورده است بیش از شیخ است.

س: آیا صحیحه فضیل و زراره و محمد بن مسلم را هم می آورد

ج: بله دیدم اما آن که مربوط به ما نحن فیه است این است.

آن وقت بعد از اینکه یک روایت دیگر هم و صحیح زراره قال و الله ما رأیت مثل ابی جعفر، بله بعد ایشان این روایات را می آورد لکن عرض کردم آن نکته بعد هم به قول خودش یک اغلاطی از متأخرین گرفته است مخصوصا گفته است من جمله ان الفاضل المدقق شیخ علی افقی فی بعض کتبه این آقای هم که حاشیه زده است به ایشان حمله می کند می گوید از آن طرف می گویی فاضل مدقق از آن طرف می گوید اغلاط دارد این با هم نمی خوانند. این البته حالا ایشان که تند نشده است اما بعضی از معاصرین رحمهم الله مثلا می گوید و قال المحقق النائینی و هو بدیهی البطلان. این را من خودم همیشه فکر می کنم این محقق است این چطور محقق است که بدیهی البطلان را صحبت می کند؟ و لا یمکن الموافقه دیگر اسم نمی برم خود آقایان شاید بدانند.

بهر حال این جور تعبیرها ما داریم متأسفانه از آن طرف تعبیر به محقق و اینها می کنند از آن طرف می گویند بدیهی البطلان.

علی ای حال عمده نکته در صفحه ۲۹۵ که تمام دعوای بین اخباری ها و آقایان اصولیها من جمله بعد از وحید بهبهانی این است و من جمله اغلاط ان کثیر منهم زعموا ان قولهم لا تنقض یقینا بشک ابدًا و انما تنقض یقین آخر جار فی نفس احکامه تعالی. تمام همین است یک کلمه است. لا تنقض الیقین بالشک که استصحاب باشد در شبهات حکمیه در احکام الله هم جاری می شود. و قد فهمناک انه مخصوص بافعال الانسان و احواله و اشباههما من الوقایع المخصوصه. حالا این تعبیرش چیز است یک کمی غیر علمی است. و قد فهمناک انها مخصوصا بشبهات الموضوعیه. یک کلمه. نمی خواست افعال و احوال انسان. این مربوط می شود به شبهات موضوعیه. این تمام اختلاف یعنی تمامب حتی که ما بعد از این می خواهیم بگوییم اینجا به شما بگوییم که بخواهید فکر کنید.

خلاصه اش این است که مثل مرحوم نائینی کفایه هم دارد دیگران هم دارد. اینکه امام می گوید کنت علی یقین و لا تنقض الیقین این فانک لا تنقض الیقین تعبیر فانک هم دارد آخر. در آن تعبیر و الا و لا تنقض الیقین بالشک بعد در یک روایت دوم زراره که دارد اینجوری می گوید فانی لم اکن رأیت موضعه و علمت انه قد اصابه فطلبت فلم اقدر علیه فلما صلیت وجدته قال تغسله و تعید. دانستم قلت فان ظننت انه قد اصابه و لم اتیقن ذلک. فنظرت فلم اری شیئا. ثم صلیت فرأیت فیه. یک دفعه می دانم که خون به لباسم رسیده است گشتم ندیدم. نماز خواندم بعد از نماز دیدم. امام می فرماید که نمازت را اعاده کن. بعد می فرماید که حالا اگر ظن داشتم که به لباسم این توضیح این روایت مفصل است انشاء الله در محل خودش عرض می کنم. ظن داشتم که اصابت کرده است گشتم پیدا نکردم. بعد از نماز پیدا

کردم. امام می فرماید که اشکال ندارد. درست شد؟ قال تغسله و لا تعید الصلاه. گفتم چه فرق می کند اگر علم داشتم گشتم پیدا نکردم
ظن داشتم گشتم پیدا نکردم چه فرقی می کند؟

قلت لم ذلک قال لانک کنت علی یقین من طهارتک ثم شککت. فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ایدا. یکی کلمه ایدا یکی
جنبه تعلیل. چون عرض کردم مرحوم نائینی همه شان نوشته اند لکن مرحوم نائینی یک اصلی دارد به طور کلی اصل در تعلیل این است که
عقلایی باشد. یا عقلی باشد. اگر امام یک دلیلی آوردند لانه اصلش این است که عقلایی باشد یا عقلی باشد. چون عرض کردم در میان
علمای اخباری ما از قدیم یک خطی بود که تعلیل را هم تعبیدی می گرفتند. یعنی یکی از، چون شرح این داده نشده است یکی از فوارق
مابین خط اخباری و غیراخباری این بود که می گفتند تعلیل هم باید از شارع باشد. تعلیل را هم ت عبیدی گرفته اند. و لذا ما کتب فراوانی
داریم هم محاسن برقی اش یکیش علل الشرایع است. صدوق علل الشرایع است. علی بن حاتم قزوینی علل الشرایع است. حتی به فضل
بن شاذان هم علل الشرایع نسبت داده شده است که باطل است.

عرض کردیم آنچه که من فعلا مطلعم اگر آقایان بعد دیدند بد نیست اولین کسی که به اصحاب ما به او علل الشرایع نسبت داده شده
است مفضل بن عمر است. دو سه تا هم روایت در کافی هست که در آن تعلیل دارد از مفضل روایت مفضل که احتمال دارد که یا مستقیم
از کتاب ایشان که بعید است یا مع الواسطه از کتاب ایشان. بعد ما همین جور علل الشرایع داریم. البته بعد از صدوق الآن یادم نمی آید
یک علل الشرایع است که مرحوم نقل میکند به پسر علی بن ابراهیم حالا مال که هست حقیقت آن کتاب چیست بحث دیگری است. علی
ای حال یک تفکری بود که عده های از اصحاب ما داشتند که تعلیل هم باید تعبیدی باشد.

مرحوم نائینی می فرماید نمی شود تعلیل تعبیدی باشد خود معلل که شارع فرمود. تعلیلش هم بگوییم که شارع فرمود. بنا باشد هم معلل
هم علت هر دو تعبیدی باشد که این خیلی خلاف ظاهر است. لذا ایشان می گوید اصل در تعلیل یا باید عقلایی باشد یا عقلی باشد. نمی
شود خود تعلیل و این علل الشرایع فضل بن شاذان در آخرش دارد البته جعلی آن عبارت واضح است که جعلی است. قلت لفضل بن
شاذان این علل را خودت گفتی یا از روایات گرفتی؟ قال ما کنت اقول فی کتاب الله یا فی احکام الله برأیی یا بنفسی و انما سمعته من الرضا
علیه السلام علی بن موسی المره بعد المره. یک تأکیدی هم دارد که واضح است که کتاب علل ابداعات خود فضل است. ذیل عبارت
جعلی است. مرحوم نجاشی هم کتاب العلل را به ایشان نسبت داده است. همان درست است آن تحلیل عقلی که کرده اند نه تحلیل شرعی.

کیف ما کان حالا عقلیت آن زمان. یک چیزی مابین اصول و کلام و الی آخر. بهر حال پس نکته اصلی اینجا است که این روایاتی که می گوید لا تنقض الیقین بالشک، آیا ناظر به همین مورد است همین خون و نماز و شک در وضو و اینها است یا یک نوع تعلیل عقلایی است یا یک نوع تعلیل عقلی است به تعبیر بعضی ها. آن که هر وقت انسان یقین داشت طبق آن یقین سابق عمل می کند به شکش اعتنا نمی کند. خوب دقت کنید.

مرحوم نائینی و این هایی که این طرف هستند اصولی ها می گویند تعلیل تبعدی نیست. تعلیل عقلایی است اگر عقلایی شد در هر جا که عقلا یعنی این قاعده کلی است آن یقین را ادامه می دهند. حالا می خواهد در احکام الله باشد یا در شبهات موضوعیه باشد. آقایان اخباری ها می گویند نه تعلیل در همین قصه خارجی است. یعنی تعلیل مال همین خون و خواب و اینکه وضوی تو، روشن شد نکته فنی کجاست؟ اینکه ایشان اصرار دارد این خلاصه در همین سطر است. این سطری که صفحه الان برای شما خواندم جار فی نفس احکامه تعالی فقد فهمنا که این مخصوص بافعال الانسان. یعنی مخصوص بالشبهات الموضوعیه. این خلاصه تمام بحثی است که ایشان و صاحب وسائل و بقیه اخباری ها اینجا دارند. این راجع به این قسمت. بعد ایشان می فرمایند و اما التمسک باستصحاب نفی حکم الشرعی، البته این احتیاج به توضیح دارد وقت ما الان مساعد نیست. من فقط یکی دو نکته می گویم بعد می روم سراغ بقیه مطلب.

احدهما اولاً این که ایشان می گوید فقد قال به المتأخر من اصحابنا همان که اسمش برائت است استصحاب عدم حالا ایشان استصحاب نفی حکم شرعی بعضی هایشان استصحاب برائت الضمه مرحوم استاد استصحاب عدم جعل است. مثلاً شک می کنیم آیا شارع برای ظن بعد از انقطاع دم حکمی قرار داده است یا خیر اصل عدم جعل است. استصحاب عدم جعل به این معنا. چون بعضی ها گفته اند استصحاب عدم تکلیف بعد البلوغ. چون قبل از بلوغ تکلیف که نداشت. چند جور تصویر شده است. بعضی ها هم گفته اند برائت ذمه. ذمه من سا بقا بری بود شک می کنیم که آیا ذمه من مشکوک شد اصل برائت ذمه. اصالة البرائه را هم فقد قال به المتأخر من اصحابنا عرض کردم مرحوم استاد قدس الله نفسه اصرار دارند که استصحاب عدم جعل جاری می شود. لذا ایشان هم مثل نائینی و اینها می گویند حدیث شامل شبهات حکمیه می شود. لا تنقض الیقین بالشک شامل شبهات حکمیه می شود. خوب دقت کنید در مورد همین مثال زن می توانیم استصحاب بقاء حرمت کنیم. بگوییم قبلاً حرام بود الان هم حرام است. مشکل ندارد به نظر ایشان استصحاب بقاء حرمت می شود کرد. لکن مشککش این است که معارض است با استصحاب عدم جعل.

پس تا اینجا روشن شد آقایان اخباری ها استصحاب بقاء حرمت را قبول نکرده اند. اما ایشان ظاهرش به استصحاب ظاهر نفی حکم شرعی. استصحاب عدم جعل را قبول کرده است. آقای خوئی هر دو را قبول کرده اند. من می گویم چون خیلی پیچیده فعلی شده است. آقای خوئی هر دو را قبول کرده اند. مشهور علمای ما که شاگردان ایشان هم در آنها داخل می شوند آن هایی که قبول کرده اند استصحاب بقاء حرمت را قبول کرده اند دیگر استصحاب عدم جعل را قبول نکرده اند. چند طایفه شد تا اینجا به اصطلاح دو تا یا سه تا رأی شد. مثل آقای خوئی هر دو را قبول کرده اند قائل به تعارض شده اند. مثل مرحوم ملا محمد امین اسطرابادی استصحاب عدم جعل را قبول کرده است استصحاب بقاء مجعول به قول بعضی ها. استصحاب بقاء حرمت را قبول نکرده است. مشهور آقایان مخصوص مشهور بین شاگردان آقای خوئی. عده ای هم با ایشان موافق هستند اما مشهور این است که من دیدم در کتاب هایشان چون با آنها بحث نشد بقیه اش نه استصحاب بقاء مجعول را قبول کرده اند بقاء حرمت. استصحاب عدم جعل را قبول نکرده اند. این رأی سوم.

انشاءالله در محلش عرض خواهیم کرد هر دو حجت نیست. نه بقاء مجعول نه استصحاب عدم جعل. این رأی این حقیر سرپایان تقصیر انشاءالله در محلش توضیحش را می دهیم. مجموعاً در این جا در این دو استصحاب وجود احدهما یا هر دو یا تعارض یا هر دو جاری نمی شوند اقوال اربعه است که در محل خودش.

بعضی از علما اعتراض کرده اند به ابو حنیف یا به احناف که شما استصحاب اثباتی را مثل همین که الآن عرض کردم استصحاب بقاء حرمت را قبول نمی کنید استصحاب نفی جعل را قبول می کنید و این درست نیست. ایشان می گوید و أنا اقول ان نظر الدقیق لا تحکم این تحکم نیست درست است این مطلب.

اولاً ما حقیقانه سابقاً من طرو حالت تغیر بسببها موضوع المسئله. چون موضوع مسئله عوض شده است ایشان سرایت گرفت. ثانیهما ان لا اعتبار بالنفی الازلی جهتین، آن نفی ازلی به تعبیر ایشان اهداهما استصحابه و الثانی تساوی نسبت به الی جمیع الازمنه و الاحوال. آن نفی نسبتش مراد از ازمنه یعنی چه قبل از آمدن شریعت مقدسه قبل از اكمال شریعت مقدسه بعدش احوال هم چه قبل از اینکه زن خون ببیند چه بعدش. آن استصحاب عدم جعل همین جور هست. تا زن خون دید آن استصحاب برداشته می شود. می آید تا وقتی که خون قطع شد. آنجا استصحاب عدم جعل دو مرتبه زنده می شود. «لأنَّ كلَّ ممكن إذا خَلِيَ و نفسه كان معدوماً»، عرض کردم بعضی از عبارات اصولی ها من جمله خود ایشان ظاهرش این است که اصل را در موجودات عدم می داند به معنای واقع. گفتم دیروز هم. این ظاهر عبارت ایشان این است. لان الاصل فی کل ان کل ممکن اذا خلی و نفسه كان معدوماً كما تقرر فی موضعه. چون ما این را توضیح ندادیم. انشاء

الله توضیحش را بعد عرض می کنیم بعضی از جواب هایی که بعضی از اصحاب گفته اند و این اصلا ربطی به ما نحن فيه ندارد. «و منظور الحنفیه اعتبار الجهة الثانية».

ثم أقول: قد رأيت في كلام أقوام من فحول الأعلام من الخاصّة و العامّة ما ينطق بعدم تفتّنه بالفرق بين استصحاب النفي الأزلي و بين أصالة النفي، این مطلب ایشان هم چون اینها را ما بعد میخواهیم توضیح دهیم بعد از این کتاب نمی خوانیم. این مطلب ایشان هم درست است اما احتیاج به یک شرح کلی تری دارد. «و سيجيء زيادة توضيح للفرق بينهما في الفصل المعقود لبيان الاصطلاحات التي يعمّ بها البلوى، إن شاء الله تعالى»، ببینید در آخر کتاب به حسب این چایی که من دارم به حسب همین چاپ جدید ایشان یک فصلی را معقود کرده است به عنوان اصطلاحاتی که یعم بها البلوی از صفحه ۴۰۲ به بعد. که اصل چند تا معنا دارد آن وقت یکی یکی این اصل در اینجا به این معنا است. حدود دو صفحه است که ایشان متعرض شده است که انصافا کلماتش خارج از تحقیق است. حالا بهرحال بنا نیست هر چه که ایشان گفتند ما بگوئیم. اجمالا بعد «ثم أقول: كما لا يجوز التمسك بأصالة النفي كذلك لا يجوز التمسك باستصحاب النفي الأزلي بعين ما ذكرناه من الأدلة»، من گفتم که ایشان قائل به جواز است الآن معلوم شد که نه ایشان قائل نیست. مرادش از عین ما ذکرناه آن روایاتی است که می گوید خداوند در همه جا احکامی دارد.

ما حالا بحثمان با جناب مستتاب آقای ملا محمدامین اسطرآبدی که تمام شد یک نکته ای به ذهن من رسیده است که نمی دانم چرا این طور شده است. مخصوصا آقایان اخباری ها خیلی مقید به تمسک به اصطلاحات هستند. عرض کردم در کتب اصولی ما در کتب اخباری های ما عنوانی که آمده است استصحاب است. خواندیم یک مقدار زیادی خواندیم بقیه اش هم بعد انشاء الله. لکن اهل سنت که خواندیم و خیلی هایشان نه اینکه یکی دو تا. عنوان را بردند یقین لا یزول بالشک. یقین لا یزال بالشک. عنوان را این قرار دادند. در این یقین لا یزال یا لا یزول حدود هفت هشت تا قاعده مثل همان اصاله البرائه حتی اصاله الحقیقه داخل این قاعده منها استصحاب. استصحاب را زیر مجموعه یقین لا یزول بالشک گرفته اند. تعجب من این است نکته اش این است ای کاش این کار را آقایان ما می کردند نه سنی ها. مخصوصا اخباری ها. حالا میگویم برای اینکه آقایان یواش یواش دو هفته ای تعطیل است محرم است انشاء الله موفق باشند روی این هم کار کنند خوب است. چون من عرض کردم تا جایی که ما می دانیم اولین صحابه ای که این تعبیر از او نقل شده است ولو سند نقل روشن نیست. مرحوم استاد آن را حجت می داند پیش ما حجیتش روشن نیست. حدیث اربع مائه عن امیر المؤمنین. من کان علی یقین فاصابه شک فلیمضی علی یقینه فان یقین لا یدفع بالشک. در کتاب خصال صدوق فان یقین لا ینقض بالشک. در کتاب تحف العقول. مصدرش یکی است اختلاف نسخه است.

اما روایات زراره که زیاد است سه روایتی که در آن لا تنقض الیقین بالشک آمده است. عرض کردیم اگر ما باشیم و طبق قاعده خوب بود علمای ما اینهم چیز عجیبی است بعضی وقت ها امر به عکس است چپه شده است. اهل سنت الیقین لا یزال بالشک ندارند آن را آورده اند قاعده قرار داده اند از آن فروع مختلف در آورده اند. احتمالات متعدد در آن داده اند. اما ما داریم ما این را نیاوردیم. خیلی عجیب است. لا ینقض بالشک ما نیاوردیم. یکی از احتمالات که اسمش استصحاب است روی آن کار کردیم. این خیلی عجیب است تعجب آور است مثل حدیث رفع عرض کردیم حدیث رفعی که سنی ها دارند در آن ما لا یعلمون ندارند سنی ها حدیث رفع را با ما لا یعلمون ندارند. اما می گویند در صورت جعل حکم برداشته می شود. ما حدیث داریم که رفع عن امتی ما لا یعلمون اما می گویم در صورت جعل برداشته نمی شود. این جهت دو تای آن به عکسیم ما اصلا با آنها دقیقا معکوس هم هستیم. آنها حدیث ندارند و قائل هستند. ما حدیث داریم و قائل نیستیم. ما رفع ما لا یعلمون داریم و قائل نیستیم. این هم چیز عجیبی است. آنها حدیث الیقین لا یزول بالشک لا یزال بالشک ندارند مفصل در کتبشان بحث کرده اند.

عرض کردم در این کتاب مجله الاحکام این کتاب قانونی است یعنی مواد قانونی است در دولت عثمانی. کتاب قشنگی هم هست انصافا با اینکه حنفی نوشته است خیلی فقه ترو تمیزی است. عرض کردم ایشان ۵ یا شش ماده آورده است که مربوط به استصحاب است. یکیش الیقین لا یزال بالشک است. یکیش الاصل بقای ما کان. توضیحاتش را گفتم خود عبارت را نخواندیم چون دیدیم طولانی شد. خیلی عجیب است یعنی آمده اند در متن قانونی قرار داده اند. این مجله متن قانون مدنی است که در ترکیه بوده است. عثمانی سابق. خیلی تعجب آور است یعنی پیش از اینکه بیایند در اصول بیاورند یا پیش از اینکه بیایند غیر از اینکه بیایند در قواعد فقهیه بیاورند در متن قانون آورده اند. الیقین لا یزال بالشک. خیلی حرف عجیبی است. و ندارند. خیلی خنده دار است. ما داریم و نیاوردیم. یعنی اولین البته مال امام صادق که کاملا واضح است به امیر المؤمنین نسبت داده شده است. و چند تا معنا هم ما برایش گفتیم یک معنا هم امروز می گویم چون گفته نشده است سابقا چون هی داریم معانی استصحاب و معانی الیقین. البته همان طوری که یکی از آقایان فرمودند الیقین لا یدخله الشک هم داریم. این در ذهنم نبود. یکی از آقایان یاد آوری کرد. این الیقین لا یدخله الشک در یکی مکاتبه است از امام هادی مرحوم شیخ هم آورده اند آن را.

خب در آن روایت خواهیم گفت دو رأی معروف الآن با سرو صدا بین اصحاب ما معروف است. مثل مرحوم نائینی و خویی میگویند ربط به استصحاب دارد الیقین لا یدخله الشک مثل مرحوم آقا ضیاء می گوید این یک قاعده ای است در باب صوم که شما یوم الشک روزه نگیر روزی که یقین داری ماه رمضان است این الیقین لا یدخله الشک یعنی جوری روزه بگیر که یقینا ماه رمضان است. این طوری.

لذا اختلاف است بین این دو بزرگوار. دو خط. یک خط می گوید روایت مربوط است به استصحاب. یکی هم می گوید که مربوط است به قاعده ای در باب صوم. توضیحش را عرض خواهیم کرد به نظر ما هیچ کدام نیست. نه استصحاب است نه آن یکی. مطلب دیگری است که در محل خودش عرض خواهیم کرد.

حالا بنابر اینکه آن مطلبی که مرحوم آقا ضیاء فرمودند درست باشد البته در کفایه هم هست مرحوم آقا ضیاء خیلی اصرار دارد. یقین لا یدخله الشک اگر آن باشد من نکته فنی را همیشه می خواهم بگویم. چون الآن کتاب همراهم است. ببینید این یک معنای جدیدی است از یقین لا یزول بالشک یا یقین لا ینقض بالشک، و آن معنایش این است که شما ایجاد یقین کنید. البته آقاضیاء این طور معنا نکرده است. این معنایی است که من میگویم. این شبیه معنای کنایی است. می گویند یک کسی آمد از پیغمبر معنایی خواست پیغمبر فرمود اقطعوا لسانک. زبانش را ببرید. یکی از صحابه رفته بود چاقو بیاورد که زبانش را ببرند پیغمبر فرمود مرادم این نیست. یعنی حاجتی که خواسته است بدهید. نه اینکه زبانش را ببرید. این یک نوع اصطلاح است. مثل ثیابک فطهر. در روایت دارد ثیابک فطهر نه اینکه پاک کن. یعنی نجس نشود. کوتاه کن. لباس را کوتاه کن. ثیابک فغسل. این فطهر به معنای اینکه نجس نشود. پاک بماند. یقین لا یدخله الشک به تفسیر آقا ضیا در حقیقت این است که شما یقین پیدا کن. آن وقت دقت کنید چون این معنا را آقا ضیا دارد شبیه این هم در اینجا دارد. ظننت انه قد اصابه و لم اتیقن فنظرت بعد این در بله قلت بعدش این صحیحه ثالث فانی قد علمت انه قد اصابه و لم ادری عینه فاغسله. نمی دانم کجا است. قال تغسل من ثوبک این تنجیز علم اجمالی هم هست. الناهیه التی تری انه قد اصابها.

ببینید حتی تکنون علی یقین من طهارتک. چون این بعد از حدیث یعنی سؤال قبلی اش بود لیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک. می شود این معنا را هم اضافه کنیم این را هم سنی ها ننوشته اند امروز اضافه کردیم به خاطر اینکه در روایات آمده است. بگوییم یقین لا یدخله الشک یقین لا ینقض بالشک، لا تنقض الیقین بالشک یعنی اگر شک پیدا کردی لا تنقض یعنی ایجاد یقین کن. نه اینکه به شک اعتنا نکن. مثلاً شک کردی که ماه رمضان هست یا خیر بگذار روزی که یقیناً ماه رمضان است روزه بگیر. یقیناً روزه ماه رمضان باشد. این هم یک معنای دیگر برای لا تنقض. می خواستیم بگوییم ممکن است از ذیل این حدیث صحیحه ثالثه زراعه و عرض کردیم چون قبلاً گفتم تکرار نمی کنم. انصافاً اگر ما باشیم و طبق قواعد، یقین لا ینقض بالشک لطیف تر است تا یقین لا یزول بالشک. توضیحش را چند بار عرض کردم. اگر ما باشیم چون اینجا صحبت زوال نیست صحبت شل شدن یقین است. نقض به معنای زوال نیست. به معنای شل کردن طناب. طناب را باز کردن شل شود که آدم بتواند پاره اش کند. یقین چون یک حالت استحکامی دارد ادراک مستحکمی این یقین را با شک شل نکنید. متزلزل نکنید.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه - ۱۳۹۵/۰۷/۰۴

موضوع: خارج اصول فقه

جلسه: ۱۲

صفحه ۱۴

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين